

این مقاله در روزنامه اطلاعات شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۷۵ با عنوان امنیت ملی کشورهای جنوب در دوران پس از جنگ سرد چاپ گردیده است.

امنیت ملی کشورهای جنوب در دوران پس از جنگ سرد

سیده مهدی ساداتی نژاد

نظام بین‌الملل در دهه اخیر شاهد یکی از مهمترین تحولات خود بوده است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۹۱ بعنوان تنها رقیب نظامی ایالات متحده به مناقشات دوران جنگ سرد بین دو ابرقدرت به شیوه خاص بلوکی آن پایان داد و سیستم دوقطبی را که تا چندین دهه بعنوان نظام اجتناب‌ناپذیر جهانی بر ملل جهان تحمیل شده بود از بین برد. تا پیش از فروپاشی این سیستم کشورهای جهان امنیت ملی خود را در بستر جهان دوقطبی و تحت تأثیر پیامدهای آن تعریف کرده و معادلات خود را بر این اساس استوار می‌کردند اما بعد از فروپاشی این سیستم شرایط جدیدی در عرصه جهانی به وقوع پیوسته که بازیگران نظام بین‌الملل هر کدام به نحوی از آن متأثر هستند.

با توجه به اینکه امروزه هیچ کشوری در خلاء عمل نمی‌کند تغییر و تحولات در نظام بین‌الملل چه در شکل و چه در محتوی تأثیری مستقیم بر عملکرد و امنیت تمام کشورها خصوصاً کشورهای جنوب دارد.

پرسش اصلی در این مقاله عبارتست از اینکه آیا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شروع دوران جدید بعد از جنگ سرد، امنیت ملی کشورهای جنوب را نسبت به دوران جنگ سرد متحول کرده است یا خیر و در صورت تحول، اوضاع امنیتی کشورهای جنوب در شرایط نوین جهانی چگونه است؟

در پاسخ به این سؤال دو فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد که تأیید یا رد آن می‌توان مبین اوضاع امنیتی کشورهای جنوب در دوران بعد از جنگ سرد باشد.

۱- تحولات جدید نظام بین‌الملل بعد از فروپاشی سیستم دوقطبی موجب شده است تا گرایش در امنیت ملی کشورهای جنوب با اولویت سطح داخلی و سپس منطقه‌ای نسبت به سطح بین‌المللی تنظیم شود.

۲- پایان جنگ سرد موجب افزایش گرایش کشورهای جهان به حوزه‌های غیرنظامی امنیت (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی) نسبت به حوزه‌های نظامی شده است.

در این نوشتار قبل از بحث و بررسی پیرامون شرایط جدید امنیتی کشورهای جنوب در دوران بعد از جنگ سرد ابتدا شرایط و اوضاع امنیتی کشورهای جنوب را در دوران جنگ سرد در جهت تأیید عکس فرضیه‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهیم و سپس راهبردهای امنیتی کشورهای جنوب را در دوران جدید مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

نظام بین‌الملل و امنیت ملی کشورهای جنوب در دوران جنگ سرد

پایان جنگ جهانی دوم شکل جدیدی از نظام بین‌الملل را به ارمغان آورد. نظامی که در پی دو بلوک شدن جهان به شرق و غرب تحت عنوان سیستم دوقطبی قابل تجزیه و تحلیل است.

«رقابت شرق و غرب در دوران جنگ سرد، مردم جهان را همچون تماشاچیان میدان مسابقه به جدال و کشمکش عادت داده بود و رقابت، مسابقه را ثابت نگه داشته بود. بویژه آنکه نظم و ترتیب و مقرراتی را برای

جریان مبارزه تنظیم و تثبیت می‌کرد که حتی مبارزه را حذف و مبارزین را منصرف می‌کرد. البته بایستی از رویارویی مستقیم میان قدرتهای بزرگ و برهم خوردن تعادل و توازن قوا در زمینه قدرت هسته‌ای اجتناب می‌شد. ایالات متحده آمریکا و شوروی سابق می‌توانستند با کمکهای خود در تصمیم‌گیری گروههای متخاصم و تنظیم مبارزه و گاه عقب نشینی آنها اعمال نفوذ نموده و نقش موثری در توازن قوا بازی نمایند منازعات محلی تحت ماسک و پوشش رقابت شرق و غرب در عین حال سبب وابستگی دوقطب به یکدیگر شده بود.»

«در جنگ سرد دولتها خواه از راه فشارهای یک ابرقدرت یا در نتیجه ترس از ابرقدرت دیگر ناگزیر به یکی از قطبهای جاذبه کشیده شدند. اتحاد شوروی حلقه‌ای از رژیمهای کمونیستی در اطراف مرزهای غربی خود برقرار کرد و ایالات متحده در برابر این حرکت با پشتیبانی اقتصادی و نظامی از دولتهای اروپای غربی و باتشکیل اتحادیه سازمان آتلانتیک شمالی ناتو دست به اقدام زد. به سبب آنکه فرمول ناتو در اروپا بخوبی کار کرد. آمریکائیا با ارائه کمک، ایجاد پایگاه نظامی و تشکیل اتحادها آنها در دیگر منطقه‌ها نیز بکار بردند. بنظر رسید بتدریج دو اردوگاه فوق ملی پدید آمد. جهان به سرعت به بخش کمونیستی و بخشی که آمریکائیا جهان آزاد می‌نامیدند، تقسیم می‌شد. برای مدتی بنظر رسید این گرایش کم و بیش انعطاف ناپذیر است.»

رقابت دو ابرقدرت در کشورهای جهان سوم در دوران جنگ سرد ابعاد وسیعی بخود گرفته بود. از سال ۱۹۵۶ به بعد دو ابرقدرت متقاعد شدند که جنگ سرد به کشورهای جهان سوم کشانده خواهد شد.

در سال ۱۹۴۵ سازمان ملل با امضاء ۵۱ ملت بوجود آمد. در سال ۱۹۵۹ تعداد ۴۱ ملت دیگر هم به آن افزوده شد که همگی از کشورهای جهان سوم بودند. از اینرو دو ابرقدرت سعی داشتند کنترل مستعمرات سابق و کشورهای تازه به استقلال رسیده را در دست گیرند تا از حمایت آنها در سازمان ملل برخوردار و از بازارهای

آنها بهره گیرند و از امتیازات استراتژیک این کشورها سود بیشتری ببرند. بنابراین در دوران جنگ سرد در مورد جهان سوم دو مساله مهم زیر وجود داشت:

۱- ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی سابق به مقابله با یکدیگر در کشورهای جهان سوم وابسته به خود کشیده شده بودند.

۲- کشورهای جنوب بصورت غیرقابل اجتنابی برای بقاء خود مجبور به انتخاب یکی از دو ابرقدرت جهت استمرار توسعه در کشور و حفظ امنیت ملی خود بودند.

راهبردهای امنیت ملی در دوران جنگ سرد

در دوران جنگ سرد مولفه‌های زیر در امنیت ملی کشورها به ترتیب دارای اهمیت بودند و امنیت ملی کشورهای جنوب نیز متأثر از آن بود و یا حداقل مورد توجه بوده است:

۱. بازدارندگی
۲. اتحادها و اتحادیه‌های نظامی
۳. جنبش عدم تعهد
۴. استراتژی بیطرفی و انزواطلبی
۵. سازمان ملل
۶. بازدارندگی

۱. بازدارندگی

بازدارندگی از جمله روشهای قدیمی و معمول در زندگی آدمی است که از آغاز زندگی بشر تاکنون توسط افراد، گروهها و اقوام و حکومتها بکار گرفته شده و در عالم حیوانات نیز مشاهده می‌شود. ایده بازدارندگی پیشینه‌ای به اندازه خود جنگ دارد لیکن پس از جنگ جهانی دوم و دستیابی قدرتهای بزرگ به سلاحهای هسته‌ای بود که بعنوان استراتژی بزرگ کشورهای پیشرفته دارنده سلاحهای هسته‌ای مطرح شده. به معنا و مفهوم بسیار ساده بازدارندگی چیزی نیست جز بلوف زدن یعنی تظاهر به اجرای تضمینی بیشتر از آنچه که واقعاً وجود دارد البته بلوف زدن خود یکنوع تهدید است. بر این اساس استراتژی بازدارندگی، برای جنگیدن نیست بلکه استراتژی برای حفظ وضع موجود، به انفعال کشاندن کشور هدف و سرانجام برای دستیابی به صلح و استقرار آن است.

«کینتنر» و «فالزگراف» در زمینه بازدارندگی می‌نویسند:

«بازدارندگی یک استراتژی است و در جستجوی آنست که متخاصمین را بنحوی تشویق نماید تا در ارتباط با منافع خویشان از انجام برخی افعال پرهیز کنند.»

در زمینه بازدارندگی هسته‌ای نیز «آندره بوفر» چنین می‌گوید:

«بازدارندگی در یک رابطه دو جانبه به معنای کوشش یکی برای اعمال نفوذ در دیگری است تا او را از اقدام به عملی که متضمن خسارت یا هزینه‌ای برای اولی است بازدارد. با این تعریف کلی بازدارندگی پدیده جدیدی در روابط انسانها یا جوامع نیست اما در حال حاضر استراتژی بازدارندگی بصورت اسمی خاص درآمده است و مشخصاً برای استراتژی هسته‌ای بکار برده می‌شود بر این اساس بازدارندگی عبارت است از استراتژی که در آن

کشور «الف» مبادرت به تهدید مداوم به استفاده متقابل از سلاحهای هسته‌ای بر علیه کشور «ب» می‌کند تا از این طریق او را از استفاده از سلاحهای هسته‌ای بر علیه خود برحذر دارد.

در مجموع چنین نتیجه می‌گیریم که در دوران جنگ سرد یکی از مولفه‌های مهم امنیت مساله بازدارندگی بوده است و کشورهای جهان سوم نیز تحت تاثیر این استراتژی و نیز عدم توانایی در رقابت اتمی با قدرتهای بزرگ ناچار خود را در چتر حمایتی اتمی یکی از دو ابرقدرت قرار می‌دادند.

۲. اتحادها و اتحادیه‌های نظامی

«اتحاد از عمده‌ترین مفاهیم در سیاست بین‌الملل هست؛ در واقع بدلیل فراگیر بودن اتحادها هم در تئوری و هم در سیاست خارجی عملی، درک این نکته آسان است که چرا هنگام بررسی تئوری یا مداخله سیاست خارجی برای اتحاد و بحث امنیت ملی اهتمام قائل هستیم. اتحاد یک قرارداد رسمی بین دو یا چند کشور به منظور همکاری در مسایل امنیت ملی است.»

بعد از جنگ جهانی دوم اتحادها و پیمانهای نظامی و اقتصادی در سیاست بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داد. دو پیمان آتلانتیک شمالی ناتو و پیمان ورشو عملاً دو بلوک را در مقابل همدیگر به صورت متحدین قوی قرار می‌داد. و پیمانهای منطقه‌ای ابرقدرتها با کشورهای جهان سوم مثل پیمان سنتو بغداد، آنزوس و... به تحکیم روابط بلوکی این کشورها کمک می‌کرد که در مسایل امنیتی کشورهای جهان سوم با وجود این اتحادها احساس امنیت می‌کردند.

در زمان اخیر در دوران جنگ خلیج فارس، کشور کوچک کویت با داشتن قرارداد اتحاد با کشور آمریکا و نصب پرچم این کشور بر روی نفتکشهای خود برای خود ضمانت و امنیت را جستجو می‌کرد. گذشته از

پیمانهای نظامی، پیمانها و اتحادیه‌های اقتصادی نیز یکی از عوامل مهم در جستجو و کسب امنیت اقتصادی در جهان بوده و هست که برای نمونه پیمانها و اتحادیه‌های نظامی اقتصادی منطقه‌ای مانند شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب، پیمانهای مربوط به کشورهای آمریکای لاتین و شرق آسیا و آفریقا را می‌توان نام برد.

۳. جنبش عدم تعهد

«از پدیده‌های مهم در دوران جنگ سرد تشکیل جنبش عدم تعهد بود. تاریخ رسمی تشکیل جنبش با کنفرانس بلگرد (۶-۱ سپتامبر ۱۹۶۱) که در آن ۲۵ کشور عضو، ۳ کشور ناظر (تمامی از آمریکای لاتین) و ۱۹ عضو ناظر از جنبشهای آزادیبخش (تمامی از آفریقا) نمایندگان ۱۱ مجمع کارگری و احزاب سوسیالیست اروپایی-آسیایی و آمریکای لاتین شرکت داشتند، شروع می‌شود.»

جنبش عدم تعهد در جهانی که به دو بلوک شرق و غرب تقسیم گشته بود بعنوان یک اتحاد که اکثر کشورهای جهان سوم در آن عضو بودند پشتوانه‌ای بود که حداقل از لحاظ روانی کشورها به آن دلخوش کرده و خود را از وضعیت سرگردانی غربی یا شرقی بودن رها کرده بودند. گرچه پاره‌ای از کشورها علیرغم وابستگی خود به یکی از دو بلوک عضو عدم تعهد نیز بودند، و این عضویت‌ها در راستای تامین بخشی از امنیت ملی آنها بود.

«برای جهان سوم این مساله روشن بود که باید تمام تلاش خود را معطوف به این مهم کند تا از یک درگیری احتمالی خود را کنار بکشد. به قول یک ضرب‌المثل آفریقایی: هنگامی که دو فیل با همدیگر درگیر می‌شوند، این سبزه زیرپای آنهاست که نابود می‌شود. بر این مبنا بود که عدم تعهد با کناره‌گیری از جنگ سرد پدیدار گشت. البته اعضای جنبش عدم تعهد این مطلب را نیز دریافته بودند که در یک جنگ هسته‌ای جان

سالم بدر نخواهند برد لذا بدون تشکیل یک بلوک جدید برای جلوگیری از چنین جنگی، مسئولیت وساطت را نیز بکارهای خود افزودند. ظهور کشورهای متعدد جدید در صحنه بین‌الملل نیز به این مفهوم کمک کرد.»

۴. استراتژی بیطرفی و انزوای طلبی

«براساس یک تعریف سنتی دولت بیطرف دولتی است که استقلال سیاسی و تمامیت ارضی آن براساس یک توافق دسته جمعی توسط قدرتهای بزرگ تضمین شده باشد مشروط بر اینکه دولت مزبور از نیروی نظامی خود مگر در شرایطی که جنبه تدافعی داشته باشد علیه دیگران استفاده نکند. دولت بیطرف نباید به اتحادیه‌های نظامی بپیوندد و نیز نباید پایگاه نظامی در اختیار دیگران قرار دهد.»

در مورد استراتژی انزوای طلبی نیز تعاریف مختلفی است که براساس آن یک کشور خود را از بقیه کشورها جدا می‌کند و مراودات دیپلماتیک، اقتصادی، فرهنگی و نظامی با سایر واحدهای سیاسی را به حداقل کاهش می‌دهد البته در دوران جنگ سرد کشورهای انگشت شماری از این دو استراتژی پیروی کردند که چین در سالهای ۶۹-۱۹۶۵ و کشور آلبانی را می‌توان مثال زد.

۵. سازمان ملل متحد

«سازمان ملل متحد بعنوان نهادی که همکاریهای سیاسی و اقتصادی وسیعی را میان نظامهای مختلف اجتماعی اقتصادی به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و توسعه اقتصادی-اجتماعی در سیستم روابط بین‌الملل برقرار می‌سازد از اهمیت خاصی برخوردار بوده و هست. سازمان ملل متحد کانون اصلی گردهم‌آیها و انجام مذاکرات مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی هست. این سازمان علیرغم بسیاری از کاستیها و نواقص قابلیت‌های خود را در زمین سیاسی بعنوان حافظ صلح و امنیت در میان ملل عضو و در زمینه‌های اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی عینیت بخشیده است. سازمان ملل که در اصل یک سازمان سیاسی بین‌المللی است وظایف خود را در چارچوب منشور ملل متحد که ۱۵۹ کشور آنرا امضا و تصویب کرده و یا به آن پیوسته‌اند دنبال می‌کند. براساس مفاد منشور ملل متحد هدف سازمان ملل توسعه روابط دوستان بین‌الملل جهان، همکاری بین‌المللی و مرکزیت هماهنگ کننده در تحقق اهداف مشترک تعریف شده است. علاوه بر مجمع عمومی از ارکان سازمان ملل، شورای امنیت بطور مستقیم مسایل مربوط به صلح و امنیت را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین کشورهای جنوب به اهمیت سازمان ملل و عضویت در آن واقفند و این مساله را در مسایل امنیت ملی خود لحاظ می‌کنند. امروزه در جهان ناامن و پر از تهدید عضویت در سازمان ملل یعنی برخورداری از پشتوانه و حمایت بین‌المللی در هر مساله‌ای که احیاناً امنیت ملی را مورد تهدید قرار دهد. کشورهای جنوب در دوران جنگ سرد گرچه سازمان ملل را اهرمی در دست ابرقدرتها و در راستای خواسته‌های آنها می‌دیدند ولی در عین حال به کارکرد ضعیف آن بعنوان جایگاهی بین‌المللی در جهت رساندن پیام خود به گوش جهانیان توجه و اهتمام داشتند، این در حالیست که برطبق آمار موجود سازمان ملل تاکنون نقش تعدیل کننده‌ای در بسیاری از مناقشات ایفا کرده است. از مجموع ۱۶۶ تلاش در زمینه‌های مختلف میانجیگری، حقیقت‌یابی، وظایف نظارتی، پادرمیانی و غیره در حدود ۷۱ مورد سازمان ملل موفق به حل اختلاف شده است. که در جدول شماره ۱ مشخص شده است.

(جدول شماره ۱)

وظیفه	تلاشها	نتایج نامشخص	موارد	موفقیت	به حسب درصد کل
میانجیگری	۸	آميز	۲۲	تلاشها	۴۲
حقیقت‌یابی و ارائه	۵۳	۱			

۶۹	۲۲	۱	۳۲	گزارش
۸۳	۱۹	-	۲۳	وظایف نظارتی
۱۰۰	۴	-	۴	پادرمیانی
۱۰۰	۴	۱۰	۴	سایر موارد
	۷۱		۱۱۶	کل

www.Sadatinejad.ir

تلاشها و موفقیت‌های سازمان ملل در حل اختلاف در ۳۲ مورد

لذا با وجود این عملکرد کشورها متمایلند در مسایل امنیت ملی خود به سازمان ملل امیدوار باشند.

«جوزف فرانکل» در بحث خود در مورد مشخصات نظام بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم یکی از مشخصات نظام بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم یکی از مشخصات نظام بین‌المللی را پیوند داخلی و بین‌المللی می‌داند.

از یکطرف بطور فزاینده تقاضاهای داخلی به سیاست بین‌الملل وابسته شده است و از سوی دیگر سیاست بین‌الملل بطور روزافزون از کشاکشهای داخلی متأثر شده است که در مجموع عملکرد کشورهای جنوب نشان میدهد که در مسایل امنیتی خود ابتدا ملاحظات بین‌المللی و سپس منطقه‌ای و در نهایت داخلی را مورد توجه قرار می‌دادند.

در نتیجه‌گیری از مطالب مطرح شده تابحال چنین بدست می‌آید که در امنیت ملی کشورهای جنوب در دوران جنگ سرد مسایل زیر از اهمیت برخوردار بوده‌اند:

۱. براساس استراتژی بازدارندگی کشورهای جهان سوم خود را زیر چتر حمایتی یکی از دو بلوک قرار میدادند.

۲. کشورهای جنوب با عضویت در اتحادیه‌های مختلف در جستجوی امنیتی مطمئن‌تر بودند.

۳. با تشکیل جنبش عدم تعهد کشورهای جهان سوم در یک شکل در کنار هم قرار گرفتند و انسجام ظاهری خود را از قالب عدم تعهد برای آنکه از قافله عقب نمانند و از سردرگمی بیرون آیند حفظ کردند گرچه در عمل وابسته به بلوکها بودند.

۴. سازمان ملل متحد بعنوان یک خانه بین‌المللی مورد توجه همه کشورهای جنوب بوده و این کشورها با عضویت در آن خود را در حمایت بین‌المللی تنها حافظ صلح و امنیت بین‌المللی رسمی و قانونی براساس رای تمام کشورها قرار داده‌اند که بعد از جنگ سرد هم هنوز این وضعیت حفظ شده است.

اوضاع اقتصادی و نظامی کشورهای جنوب در دوران جنگ سرد

از ویژگیهای مهم دوران جنگ سرد، نظامی‌گری است؛ پدیده‌ای که کشورهای فقیر جهان سوم و جهان سوم برتر (کشورهای فروشنده نفت) بیشترین سرمایه‌گذاری را روی آن داشتند.

نظامی‌گری عبارتست از تمایل و علاقه‌مندی مستمر و شدید دیوانسالاری نظامی به اعمال کنترل کامل بر حیات شهروندان. این علاقه‌مندی را می‌توان در رابطه با مسلح شدن پایان‌ناپذیر و حریصانه افزایش اهمیت و اعتبار مشاغل نظامی و درگیر شدن ممتد در تنازعات داخلی و منطقه‌ای بنحو بارزی ملاحظه کرد.

«در سالهای اخیر مطالعاتی در باب علل مسابقه تسلیحاتی انجام شده که به جنبه‌های پویای عوامل داخلی جوامع دقیق‌تر و عمیق‌تر پرداخته‌اند و چه بسا که مسابقه تسلیحاتی را به استراتژیهای سیاست خارجی ملل مختلف درگیر رقابت و کنش و واکنشهای ناشی از سیاستهای بین‌المللی مربوط می‌سازند.

این نو پژوهشها ریشه اصلی مشکلات را عمدتاً در چگونگی مکانیسم درونی نظامهای حاکم بر ابرقدرتها می‌بینند و مآلاً روابط بین‌الملل را بعنوان بازتابی از کیفیت عملکرد عوامل داخلی کشورها مورد ارزیابی قرار

می‌دهند.»

«از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون سه منطقه از جهان یعنی کشورهای خاورمیانه، آسیای جنوبی و کشورهای قاره آفریقا بیش از هر نقطه جهان اسلحه دریافت داشته‌اند. بطوریکه از سال ۱۹۵۰ به بعد تقریباً ۳۰ درصد تجهیزات نظامی به کشورهای خاورمیانه، ۳۰ درصد به کشورهای آسیای جنوب شرقی و ۱۵ درصد به شبه قاره هند ارسال شده است. آفریقا نیز رویهم رفته ۸ درصد از واردات اسلحه را به خود اختصاص داده است. تنها ایران و عربستان سعودی بین سالهای ۷۹-۱۹۷۰ در حدود ۱۸/۷ میلیارد دلار تجهیزات عمده نظامی وارد کردند درحالیکه کل واردات تسلیحاتی کشورهای جهان سوم در این دوره ۳۹/۵۰۴ میلیارد دلار بوده است.»

جدول شماره ۲ وضعیت کشورهای واردات تسلیحاتی کشورهای جنوب را در سالهای ۸۱-۱۹۶۲ نشان می-

دهد.

www.SadatinEjazi.com

(جدول شماره ۱۲)

واحد: میلیون دلار

منطقه	۱۹۶۲-۶۶	۱۹۶۷-۷۱	-۷۶	-۸۱
خاورمیانه	۲۸	۴۶	۱۹۷۲	۱۹۷۷
آفریقا	۱۵	۹	۵۱	۴۴
شرق دور	۳۱	۲۷	۱۶	۲۴
آمریکای لاتین	۱۲	۷	۱۵	۱۳
جنوب آسیا	۱۴	۱۱	۱۱	۱۱
جمع کل	۱۰۰	۱۰۰	۷	۸
			۱۰۰	۱۰۰

سهم واردات عمده تسلیحاتی کشورهای جنوب

«رابرت راش» یکی از استادان و محققین علوم سیاسی با تحقیق بر روی ۶۳ کشور جهان سوم و مطالعه هزینه نظامی این کشورها نسبت به تولید ناخالص ملی در سالهای ۱۹۶۹-۷۸ نتایج زیر را به دست آورده است:

«یافته‌های این بررسی حاکی از این بود که مفهوم حوزه‌های امنیتی و صور مختلف آنها سازه مفهومی بی-اندازه مهمی برای درک نظامی‌گری کشورهای جهان سوم می‌باشد. این بررسی تأیید می‌کند که همسایگان جغرافیایی کشورهای جهان سوم برای آنها اهمیت اساسی دارند زیرا در توان بیشتر دولتهای جهان سوم نیست که فراتر از منطقه دور و برشان به خودنمایی پردازند البته موارد استثنایی چون دخالت کوبا در آنگولا هم وجود

دارد بنابراین هرچه حوزه امنیتی یک کشور بیشتر نظامی شود درصد فزونتری از ناخالص ملی آن به هزینه‌های نظامی اختصاص می‌یابد.»

در دوران جنگ سرد کشورهای جهان سوم به علت شرایط خاص جهان و حاکمیت سیستم دوقطبی به یکی از دو بلوک وابسته بودند و در این راستا برای کسب امنیت بیشتر اقدام به خرید تسلیحات نظامی کردند.

حوادث دوران سرد نشان داده است که با تشدید مسابقه تسلیحاتی بین قدرتهای بزرگ کشورهای درحال توسعه نیز هرچه بیشتر به نظامی‌گری کشانده شده بودند.

«هزینه‌های نظامی در کشورهای درحال توسعه از ۲۷/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۰ به ۱۲۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ افزایش یافت. خرید اسلحه فشار سنگینی را بر بودجه بسیاری از کشورهای در حال توسعه وارد می‌کرد و موجبات رشد کاهش بودجه را در موازنه پرداختها فراهم می‌ساخت.

در سال ۱۹۷۸ نیمی از کسری بودجه در تمام کشورهای درحال توسعه ناشی از مسابقه تسلیحاتی بود. چنین برآورد شده است که صرف هر دلار در جهت مقاصد نظامی بوسیله این کشورها منجر به ۲۵ درصد کاهش در میزان سرمایه‌گذاریها در اقتصاد ملی آنها می‌شود. کشورهای درحال توسعه با صرف ۶ درصد از تولید ناخالص داخلی خود برای مقاصد مسابقه تسلیحاتی میزان رشد اقتصادی خود را بین ۱/۶ درصد تا ۲/۱ درصد کاهش می‌داده‌اند.»

بنابر این وضعیت اقتصادی کشورهای جنوب متاثر از رویه نظامی‌گری نیز بسیار نابسامان بوده است. در دوران جنگ سرد کشورهای جنوب در شرایطی قرار گرفته بودند که در انتخاب معادله اقتصاد و مسایل نظامی بطور جبری و به شکل بسیار نامطلوبی مقدار سرمایه‌ای را که به دست می‌آورند در راه مسایل نظامی هزینه می‌-

کردند و روز به روز از لحاظ اقتصادی عقب‌تر نسبت به کشورهای پیشرفته گردیدند. جنوب در این دوران خود را در راهی اسیر کرد که بطور ریشه‌ای مشکلات آینده‌اش نیز متأثر از آن است.

«کشورهای جنوب با در اختیار داشتن ۶۸ درصد مساحت کره زمین شامل کشورهای متعددی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین از ۷۶ درصد جمعیت زمین برخوردارند و تنها ۱۵ درصد از ثروت گیتی را در اختیار دارند در حالیکه کشورهای پیشرفته با ۲۴ درصد جمعیت جهان در حدود ۸۵ درصد ثروت گیتی را در اختیار دارند. همچنین براساس گزارشهای موجود از سوی بانک جهانی نرخ رشد متوسط تولید ناخالص داخلی کشورهای جنوب طی سالهای ۸۰-۱۹۷۱ برابر ۵/۶ درصد بوده درحالیکه این نرخ طی سالهای ۸۹-۱۹۸۰ به ۴/۳ درصد تنزل کرده است. برای مثال نرخ رشد متوسط ناخالص داخلی کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۸۰ فقط ۱/۶ درصد بوده در حالیکه این نرخ در دهه ۷۰ رقم ۵/۹ درصد را نشان می‌دهد.»

نظام بین‌الملل و امنیت ملی کشورهای جنوب در دوران جدید بعد از جنگ سرد

تا چند دهه پیش مقوله امنیت دارای محدودیتهایی بود مسایل امنیتی یک کشور معمولاً در چارچوب سخت-افزار نظامی در نظر گرفته می‌شد. این نوع تفکر باعث بروز جنگها و درگیریهای مسلحانه و نتیجتاً به خطر افتادن امنیت بخشهای وسیعی از جهان شد. به فاصله یک نسل دو جنگ جهانی رخ داد. از جنگ جهانی دوم به بعد جهان با مساله جنگ و خشونت به گونه‌ای بی‌امان روبرو بوده است. این وضع در کشورهای جنوب بیشتر از نقاط دیگر بوده است. برخی مناطق در جنوب بویژه شاهد مناقشات تلخی بوده‌اند از آنجا که برداشت قبلی از امنیت از جنبه‌های بسیاری رضایت‌بخش نبوده است، اغلب روشنفکران خواهان برخوردی وسیعتر با مقوله امنیت بوده‌اند. این برخورد ممکن است مناسب کشورهای توسعه یافته باشد یا خیر اما قطعاً به سود کشورهای

در حال توسعه و توسعه نیافته خواهد بود. با در نظر گرفتن تمامی عوامل و نیروهای مربوط امنیت ملی یک کشور در معرض خطر قرار نگرفته، آزاد از هر گونه تهدید و یا ترس از خطر باشد. بنابراین امنیت ملی هر کشور باید بر اساس ملاحظات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، قومی، ایدئولوژیکی و همچنین نظامی بنا نهاده شود.

«زیگنیوپرژینسکی» در زمینه امنیت ملی معتقد است:

«نقطه شروع کنکاشی درباره امنیت ملی باید با شناسایی صحیح ماهیت تغییرات عصر ما قرین باشد به اعتقاد من چهار انقلاب مرتبط با هم دنیای معاصر ما را دستخوش تحول کرده است.

انقلاب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی تأثیرات مشترک این چهار انقلاب تاکنون بطور عمیقی بر نظام جهانی چهره نمایانده است و تأثیرات این چهار انقلاب در آینده ابعاد گسترده تری خواهد یافت.» «براین اساس بدون چارچوبی سیستماتیک برای درک برخورد نیروها در جهان امروز ما سرنشینان کشتی را مانیم که در توفانی سهمگین گرفتار درآمده است و در تقلاست تا بدون قطب نما یا نقشه دریایی در میان صخره های خطرناک راه خود را به جلو بگشاید. در فرهنگی متشکل از تخصصهای متضاد غرق شده در داده های پاره پاره و تجزیه و تحلیل های موشکافانه دقیق، ترکیب نه تنها مفید بلکه بسیار ضروری است.»

در راستای رسیدن به این ترکیب و آشنایی با تحولات امنیت ملی در این قسمت به اختصار تحولات امنیت

ملی را بصورت زیر تقسیم بندی می کنیم:

۱. ابعاد اقتصادی

۲. تحولات ناشی از تغییر سیستم بین المللی

۳. گرایش به مسایل داخلی و همکاریهای منطقه‌ای

۴. مسایل زیست محیطی

۵. سایر تحولات

۱- ابعاد اقتصادی

مهمترین تحول در شرایط فعلی جهانی تغییر در عوامل تشکیل دهنده قدرت و اهمیت روزافزون عوامل اقتصادی در قدرت، توان و امنیت ملی است. با توجه به این تغییر سرنوشت ساز، وضعیت اقتصادی بعنوان اساسی‌ترین دلمشغولی کشورهای مختلف درآمده است.

«رابرت مک نامارا» می‌گوید: «اکنون دیگر امنیت کشورها تنها در دست نیروهای نظامی نیست بلکه به موازات نیروهای نظامی الگوهای اقتصادی و رشد سیاسی در یک کشور و در سایر کشورها نقشی برابر دارند. تامین امنیت در سایه سلاح نیست بلکه در گرو فکر انسان و در سایه امنیت به معنای توسعه است هرچند امنیت شامل سخت افزار نظامی سنتی می‌گردد ولی تنها آن نیست و امنیت عملیات نظامی سنتی نیست گرچه شامل آن نیز می‌شود. امنیت همان توسعه است و بدون توسعه امنیت وجود ندارد.»

کشورهای جنوب که پس از جنگ جهانی دوم حل مشکلات خود را در استقلال سیاسی و استعمارزدایی می‌دانسته‌اند امروز به خوبی دریافته‌اند که تا به ثبات و توسعه اقتصادی دست نیابند از امنیت و استقلال برخوردار نخواهند بود. توسعه نیافتگی باعث بروز بحرانهای داخلی و مشکلات بی‌شمار اجتماعی و زمینه‌سازی برای تهدیدات خارجی می‌شود.

۲- تحولات ناشی از تغییر سیستم بین‌المللی

پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی بر امنیت ملی کشورها تأثیر عمیقی به جای گذاشته است. در نظام دوقطبی اغلب کشورها امنیت ملی خود را در عرصه یا بستگی‌های سیستم تعریف می‌نمودند و امکانات بالقوه و بالفعل را در این عرصه تعیین می‌کردند. وابستگی به این یا آن قطب به خودی خود تا حد زیادی دوستان و دشمنان و تهدیدات را مشخص می‌کرد و از اینرو و دوستی‌ها و دشمنی‌ها کاملاً مشخص و دارای خطوط روشنی بود که کشورهای جهان را به دو قسمت سفید و سیاه تقسیم می‌کرد. کشورها یا در قسمت سفید بودند که دوست محسوب می‌شدند و یا در قسمت سیاه که دشمن محسوب می‌شدند. اما در حال حاضر شرایط دوستیها و دشمنیها تغییر کرده است و مسایل امنیتی کشورها فقط بر این اساس تنظیم نمی‌شود.

«در نتیجه تحول در نظام است که مفاهیم دولت ملی، حکومت، امنیت، قدرت و... به شدت تغییر نقش یافته‌اند. دولت ملی حصار رسوخ ناپذیر خود را از دست داده‌اند و حکومتها دیگر قادر نخواهند بود نقش مستقل کنترل خود را بر جامعه داشته باشند... امنیت چند لایه شده و جلوه شایع اقتصادی و دانش فنی آن بر جلوه غلبه کننده نظامی آن رجحان یافته است.»

۳- گرایش به مسایل داخلی و همکاریهای منطقه‌ای

از تحولات اساسی در دوران جدید بعد از جنگ سرد تغییر نوع نگرش کشورها از مسایل بین‌المللی به محیط داخلی است. بدین معنا که اگر کشورها در ملاحظات امنیتی خود ابتدا مسایل بین‌المللی و سپس منطقه‌ای و در نهایت داخلی را مورد توجه قرار می‌دادند در شرایط جدیدی ابتدا مسایل داخلی و سپس منطقه‌ای و در

نهایت بین‌المللی مدنظر می‌باشد و کشورهای جنوب به نوعی هویت طلبی و گرایش به محیط داخلی روی آورده‌اند. کشورهای جنوب به دلیل مسایل داخلی که دارند در تامین امنیت ملی خود به دو مساله توجه کرده‌اند:

الف) پرداختن به حل و فصل مشکلات داخلی

ب) ایجاد همکاریهای منطقه‌ای

کشورهای جنوب اگر می‌خواهند باقی بمانند و اگر می‌خواهند حیات ملی و اجتماعی‌شان را حفظ کنند و ادامه دهند باید به هویت خودشان تکیه داشته باشند. یعنی به رغم این گرایش که اکنون در جهان تبلیغ می‌شود گرایشی که می‌خواهند کشورهای جهان از لحاظ اقتصادی یکسان شوند و به اصطلاح کشورهای جنوب بازار جهانی شوند.

«جهان سومها باید به منافع ملی و مرزهای سیاسی و فرهنگی، اقتصادی و ملی خود تکیه کنند. امروزه بقای ملتها در قالب بین‌المللی تامین نمی‌شود.»

این دقیقاً به این معناست که مشکلات کشورهای جنوب در دوران بعد از جنگ سرد قبل از آنکه بین‌المللی باشد، داخلی است. داخلی به معنای فراگیر مشکلات داخلی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره.

«پس از جنگ خلیج فارس مرکز مطالعات کارتر یکصد و دوازده درگیری موجود در جهان را شناسایی کرده که سی و دو مورد آن بزرگ بودند و حدود هزار نفر در آن به قتل رسیده‌اند و همگی آنها شامل نزاع شهری در داخل هر کشور می‌شدند. اکثر این منازعات نشان می‌دهد که تهدیدات علیه آرامش داخلی بیشتر به نظر می‌رسد از ناحیه قاچاق مواد مخدر، تجزیه طلبان، افراطیون مذهبی، افزایش انفجار جمعیت، کاهش تاسف‌بار سطح

زندگی یا محرومیت از منابع زیستی مثل آب دریا یا انرژی است تا ارتشهای مهاجم. این تهدیدات به همان قطعیت و بی‌رحمی ناشی از یک تجاوز نظامی بر کیفیت زندگی مردم تأثیر می‌گذارد.»

«در کشور هند تهدید به امنیت نظام از وجود صدها میلیون گرسنه و اختلافات داخلی برمی‌خیزد و نه از خارج، تنشهای قومی و مذهبی و گرسنگی دو تهدید برای هند محسوب می‌گردد.»

لذا با این اوصاف بازگشت به شخصیت مستقل و محیط داخلی و به تبع آن حرکت در راستای بازسازی و رشد و توسعه اقتصادی-سیاسی مورد توجه کشورهای جنوب قرار گرفته است همچنین در زمینه همکاریهای منطقه‌ای نیز اقدامات موثری انجام گرفته است که در پیش گرفتن سیاست همگرایی منطقه‌ای از سوی کشورهای جنوب می‌تواند تا حد زیادی برای این کشورها قرین موفقیت باشد مشروط بر اینکه هیچگونه مساله حاد نژادی، قومی، سیاسی با حکومتی در حسن همجواری و روابط آنها ایجاد اختلال نکند.

۴- مسایل زیست محیطی

در نگاه اول شاید تلقی مسایل زیست محیطی بعنوان یک مقوله امنیتی درآمده و بطور مستقیم بر امنیت ملی کشورها تأثیر می‌گذارد. یکی از سیاستمداران آمریکایی در این باره می‌گوید:

«مقوله امنیت باید برای دهه ۹۰ و پس از آن مجدداً تعریف شود و این مساله مدنظر قرار گیرد که سلامت شهروندان یک کشور می‌تواند از ناحیه آلودگی هوای مربوط به کشور همسایه یا تغییر مسیر آب بیشتر مورد تهدید قرار گیرد تا از ناحیه تسلیحات جنگی آن، مهاجمین امروز به نظر می‌رسد پناهندگان محیطی باشند تا سربازان، سیاستهای امنیتی باید با توجه به واقعیهایی نظیر وابستگی متقابل جهانی، ضرورت توسعه در حد

امکان، بروز تهدیدات محیط زیستی که از لحاظ ماهیت در ارتباط با منابع طبیعی حیاتی شکل جهانی دارد پی- ریزی گردد.»

بر این اساس مقوله امنیت معنای وسیعتر از آنچه تصور محدود مورد نظر داشت دارد. برای رژیم صهیونیستی مهمترین عامل تهدید امنیت ملی قطع آب و تغییر مسیر رودخانه‌هایی است که از لبنان و سوریه و اردن سرچشمه گرفته و از داخل فلسطین اشغالی عبور می‌کند و این مساله ناشی از موقعیت آن از لحاظ جغرافیایی در کانونهای آبگیری این چینی است.

۵- سایر تحولات

امروزه مسایل دیگری نیز در مباحث امنیتی ملی مطرح می‌شوند که تا پیش از این در این عرصه مطرح نمی- شدند. مسایلی از قبیل رشد جمعیت، مسایل فرهنگی و هجوم تبلیغاتی، کمبود منابع آب و بسیاری از مسایل و مباحث مربوط به توسعه سیاسی و اقتصادی و... مباحثی هستند که هرکدام می‌تواند موضوع تحقیقی جداگانه باشد.

با ارائه مطالب فوق مشخص گردید که در حقیقت مفهوم سنتی امنیت معنایی نوین پیدا کرده است که بسیار جامع و وسیعتر از برداشتهای قبل است و کشورهای جنوب در برنامه‌ریزیهای امنیتی خود مجبور به توجه به آن می‌باشند.

اوضاع اقتصادی و نظامی کشورهای جنوب بعد از جنگ سرد

پایان جنگ سرد به یک مسابقه تسلیحاتی گسترده و وسیع که هرچند در اصل بین دو بلوک شرق و غرب جریان داشت ولی تقریباً کلیه کشورهای جهان را بطور مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر قرار داده بود خاتمه داد. روی این اصل، استراتژیهای ملی دوران جنگ سرد اولاً تحت تأثیر سیاستهای تسلیحاتی دو قطب قرار داشتند و از آنها متأثر بودند. ثانیاً رقاباتی که در مسابقه تسلیحاتی مزبور در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند به مقیاس کلی تحت تأثیر رقابتهای شرق و غرب بودند. بدین ترتیب در پایان دوران جنگ سرد دیگر توجیهی برای تداوم چنین روندی وجود ندارد. بعبارت دیگر سیاست کلی جهان که بر مبنای انباشت انواع تسلیحات بود اینک به سمت کاهش تسلیحات و توجه به زدایش ناهنجاریهای ناشی از چهار دهه مسابقه تسلیحاتی که بر اقتصاد کلیه کشورها و حتی دو ابر قدرت آثار سوئی نهاده بود حرکت خواهد کرد. البته به موارد استثنائی و روندهایی کوتاه مدتی که به شکل موجهایی در پی دوره جنگ سرد وجود دارند نباید بعنوان یک اصل کلی نگریسته شود.

روزنامه «وال استریت ژورنال» در گزارشی می‌نویسد:

«همزمان با پایان جنگ سرد کشورهای تولید کننده سلاح برای ادامه تجارت سلاح در تلاش برای پیدا کردن خریداران جدیدی در کشورهای جنوب هستند. پایان جنگ سرد تجارت اسلحه را آشفته کرده، بازارهای عادی این صنعت را کوچکتر ساخته و دلالتان سلاح را برای یافتن مشتریهای جدید روزنامه جهان سوم کرده است.»

گزارش سالانه موسسه خدمات و تحقیقات کنگره آمریکا نشان می‌دهد که:

«فروش سلاح در سال ۱۹۸۲ با قراردادهای معادل ۶۱ میلیارد دلار با کشورهای درحال توسعه در بالاترین حد بوده است. در حالیکه در سال ۱۹۹۱ این مقدار تنها اندکی بالغ بر ۴۱ میلیارد دلار می‌شود و بعضی از کارشناسان کاهش این روند را پیش‌بینی می‌کنند.»

مزید بر این گزارشها براساس آمار و ارقامی که توسط معتبرترین موسسات تحقیقاتی جهان ارائه شده است در مقایسه هزینه‌های دوران جنگ سرد با هزینه‌های بعد از جنگ سرد مشخص می‌گردد که میزان هزینه‌ها و درصد هزینه‌های کشورهای جنوب نسبت به قبل تا چه حد تنزل داشته است.

در زمینه اوضاع اقتصادی نیز چنین به نظر می‌رسد که کشورهای در حال توسعه در دوران بعد از جنگ سرد به یکی از نقاط عطف تاریخی خود رسیده‌اند. در این دوران شرایط نوینی هم از حیث سیاسی و هم اقتصادی هم در داخل این کشورها و هم در سطح بین‌الملل در حال شکل گرفتن است. و بیشتر کشورهای جنوب نیز خود را بیش از پیش ناچار از تطبیق دادن با این شرایط جدید بوده‌اند.

«وران کریستوفر» در جمع اعضای کمیسیون روابط خارجی مجلس سنای آمریکا در یک سخنرانی چنین می‌-

گوید:

«در دوران بعد از جنگ سرد همان گونه که امنیت به تسلیحات قوی بستگی دارد به اقتصاد قوی هم وابسته است. امنیت اقتصادی یکی از ۶ اولویت استراتژیک است که سیاست خارجی آمریکا بر آن استوار است زیرا یکی از نتایج درخشان پایان جنگ سرد تحول و دگرگونی فعالیت‌های اقتصادی است.»

به نظر می‌رسد در حال حاضر در زمینه مسایل اقتصادی دو نکته قابل وجه است که نقطه آغاز آن برای کشورهای جنوب متفاوت بوده است بعضی از آنها از دهه ۶۰ و بعضی از دهه ۸۰ و بعضی نیز با پایان یافتن جنگ سرد آغاز به حرکت و در حال انطباق با این شرایط هستند:

الف) جهانی شدن اقتصاد

ب) منطقه گرایی

جهانی شدن اقتصاد

روند جهانی شدن اقتصاد که بعد از جنگ جهانی دوم با تلاش بی‌وقفه دول غربی برای گسترش تجارت آزاد در جهان آغاز شد و در چهار دهه اخیر با رشد مستمر تکنولوژیک شالوده‌های لازم برای آن فراهم شد. در آستانه دهه ۹۰ وارد مرحله جدیدی شد و دگرگونی قالبهای سنتی را اجتناب‌ناپذیر ساخت.

«الوین تافلر» در تبیین شرایط نوین چنین می‌گوید:

«تصمیمهای معینی که در مجلس نمایندگان ژاپن اتخاذ می‌شود می‌تواند روی زندگی کارگران خودروسازی آمریکا یا کسانیکه روی املاک سرمایه‌گذاری می‌کنند تاثیری بیش از تصمیمهایی که کنگره آمریکا می‌گیرد بگذارد و به عکس، تغییر سیستمهای مخابراتی در آمریکا به تارهای نوری در اصل میتواند به قیمت مس در شیلی تاثیر گذارد و قیمت آنرا پائین آورد و باعث بی‌ثباتی در زامبیا شود زیرا درآمدهای این کشورها به صادرات مس بستگی دارد. مقررات زیست محیطی در برزیل قادر است قیمتهای الوار و در نتیجه زندگی

الوارسازان مالزی را متحول کند و این در جای خود می‌تواند روابط سیاسی میان حکومت مرکزی و سلطانهایی که در این کشور بر نواحی گوناگون فرمانروایی دارد دگرگون سازد.»

منطقه گرایی

روند منطقه گرایی در زمینه تجارت و اقتصاد بطور عمده در دهه ۸۰ شکل گرفت و به ویژه در سرعت گرفتن روند جهانی شدن اقتصاد از یک سو و نارسائیها و ضعفهای سیستمیک گات از سوی دیگر داشت. روند منطقه گرایی بعنوان راه حل بینابین در مقایسه با نظام سنتی تجاری در گذشته و نظام ایده‌آل آینده مطرح شده است. این راه حل می‌تواند به طور موقت فشار ناشی از الزامات اقتصادی جهانی را تخفیف دهد و در عین حال از نظر سیاسی، واقع بینانه و سازگار با نهادهای مستقر در جامعه می‌باشد. به این ترتیب منطقه گرایی حداقل در این دوره موثرترین راه برای گشودن تدریجی اقتصادهای ملی و ادغام آنها در اقتصاد جهانی در شرایط رقابت بسیار فشرده در جهان امروز است. مباحث سیاسی، نظامی، اقتصادی در سطح جهانی به هم تنیده شده‌اند. در هر صورت روابط کشورها با اولویت اقتصادی در میان مولفه‌های امنیت ملی در حال شکل گرفتن است.

نتیجه

تحول در مفهوم امنیت ملی بطور عام و امنیت ملی کشورهای جنوب بطور خاص دارای ابعاد مختلفی است که در این مقاله تنها به دو متغیر بسیار مهم در قالب دو فرضیه توجه نموده و به آزمون آن از طریق مطالعات و تحقیقات و آمار پرداخته شده است و نتیجه آن ارائه شد. در این مقاله برای روشن بودن آزمون فرضیه‌ها در دوران جدید بعد از جنگ سرد ابتدا عکس فرضیه‌ها را مورد مطالعه قرار دادیم و با مطالعه و تحقیقی که صورت

گرفت معلوم شد که شرایط دوران دوقطبی عکس فرضیه‌ها را تأیید می‌کند. در قسمت دیگر مقاله فرضیه‌ها را در دوران جدید بعد از جنگ سرد به محک تحقیق و آمار مورد آزمون قرار داده و نتیجه حاصله از آن تأیید دو فرضیه مطرح شده در این مقاله بود که نتیجه آن می‌تواند ما را در برنامه‌ریزیهای امنیت ملی کشورمان و شناخت تحولات جهانی و انطباق با آن کمک کند.

www.sadatinejad.ir